

این سه نفر

کاری که سماورساز محله طبرسی شمالی امروز انجام می دهد، خیلی فراگیر نیست و در مشهد کمتر کسی از استادکارهای سماورسازی دستی برآتش قلم زنی دارد که استاد ابراهیم یکی از آن هاست. «یکی از بزرگان این کار در شهر مشهد فردی بود به نام سید اصغر. ایشان که از قدیم الایام کارش نقش چهره زدن روی سماور بود، چندسال پیش به رحمت خدا رفت. برادر سید اصغر هم قلم زنی و ساخت سماورهای این چنینی را بلد است و در مغازه اش انجام می دهد. من نفر سوم این جمع هستم و کس دیگری چنین کاری نمی کند.»

اما کار آقای حیدری به گفته خودش تفاوتی بزرگ با بقیه دارد که او آن را این طور بیان می کند: «این کسانی که گفتم در مشهد این کار را انجام می دهند، هر بخشی از کار را به یک نفر می سپارند. اما من از صفر تا صد را خودم انجام می دهم. از پیدا کردن طرح و نقاشی روی برنج تا قلم زنی و جوشکاری و ریزه کاری های مربوط. برای همین است که کار من کمی متمایز از دیگران است.»

کسی هنر ما را نمی شناسد

هنر و کار دست سماورساز با ذوق منطقه ما تا همین چهار، پنج سال پیش نسبتاً خوب مشتری داشته است، ولی حالا چند سالی می شود که دیگر خیلی روی خوش به آن نشان نمی دهند. می گوید: «اگر جیب مردم پر پول باشد، هوس می کنند هر چیز جالب توجه ای را که می بینند بخرند. یک نمونه اش همین سماورهای هنری و دکوری ای که من می سازم. اما اگر وضع اقتصادی خوب نباشد، اصلاً به این جور چیزها نگاه نمی کنند. از طرفی متأسفانه شغل ما آن طور که باید و شاید معرفی نشده است و کسی به آن صورت نمی داند که اصلاً قلم زنی روی سماور و مجسمه کردن آن چیست. چند نفری هم که خواستار کارهای من شدند و از مشهد و شهرهای دیگر آمدند تا آن ها را ببینند، یا از طریق دوستانم متوجه نوع فعالیت من شده یا خودشان دیده بودند. وگرنه شما بروید در خیابان و از مردم بپرسید که آیا از وجود چنین هنری با خبر

هستند یا نه. قطعاً هیچ کس روحش هم خبر ندارد که یک عده هستند که سماور به شکل مجسمه می سازند و روی آن قلم می زنند!». این هنرمند ادامه می دهد: «من خیلی دوست دارم که در حاشیه خیابان مغازه داشته باشم تا همه مردم این هنر را ببینند. به ویژه در جاهایی که مردم از توانایی مالی بهتری برای خرید این طور کارها برخوردار هستند. اما چه کنم که این اندازه توانایی مالی ندارم.»

کتاب و اینترنت، منبع اصلی چهره ها

رستم، کوروش کبیر، شاه عباس و چندین و چند شخصیت دیگر که چهره شان به هیئت سماور خودنمایی می کند، کارگاه کوچک استاد را جلوه ای ویژه بخشیده اند. پیدا کردن تصاویر این ها هم برای خودش داستانی دارد که حیدری درباره اش می گوید: «خیلی از این نقش هایی که می بینید روی سماور زده ام، تصویرشان را از روی کتاب های مختلف برداشته ام. کتاب تاریخی را باز می کنم و اگر تصویری از بزرگان ایران زمین داخل آن باشد و خوشم بیاید، سریع به حافظه ام می سپارم و کار ساخت سماورش را شروع می کنم. نقاشی اولیه را هم خودم روی برنج می کشم، با اینکه تا قبل از شروع این کار به هیچ عنوان دست به قلم برای نقاشی کردن نبرده بودم. الان هم که اینترنت کار ما را راحت کرده است، یک جستجوی ساده انجام می دهم و از بین نقاشی ها و تصاویر موجود بهترینش را انتخاب می کنم.»

دوست دارم بیرون کار کنم ولی نمی شود

زمانی که استادکار با سلیقه محله ما می خواهد سماور دو و نیم متری اش و دیگر سماورهایی را که روی آن ها کار می کند نشانمان دهد، ما را به طبقه همکف خانه اش می برد و از میان عتیقه ها و اجناس قدیمی که جمع کرده است، عبور می دهد تا به کارگاه دودر سه اش می رسیم. مکانی که سماور تصویر بزرگان و بقیه کارهای نیمه تمامش جا خوش کرده اند. هنرمند منطقه ما دلش نمی خواهد که در پستو کار کند، ولی شرایط اجازه نمی دهد: «این نوع از سماورسازی باید در جلوی دید

مردم انجام شود تا همه ببینند که می شود از دل سماور هم اثر هنری خلق کرد. اصلاً یکی از دلایل ناشناخته ماندن این کار همین است که در خفا انجام می گیرد. من دوست دارم جلوی در مغازه ام و جایی که همه در حال رد شدن هستند، روی سماور قلم زنی کنم تا وقتی کسی عبور کرد و این کار هنری را دید، لذت ببرد و اگر دلش خواست بیاید سؤال کند که این چیست و چطور به این مرحله رسیده است. شاید اصلاً فردی با دیدن کار من علاقه مند شد که بنشیند کنار دستم و قلم زنی روی سماور یاد بگیرد و از این طریق این هنر از بین نرود. اما من مجبورم که هنر دستم را از دید عموم پنهان کنم، چون جایی که من در آن کار و زندگی می کنم، خیلی امنیت درست و حسابی ندارد. یک بار همین سماوری را که شکل رستم است، در مغازه و در فاصله یک متری ام گذاشته بودم، یک نفر باموتور دوسه باری حول و حوش مغازه ام دور زد و در یک فرصت مناسب آن را دزدید. خوشبختانه این سماور چیزی نزدیک به چهار کیلو وزن دارد و او اودار شد و وسط راه رهاش کند. حرف و حدیثی هم که مردم بعضی موقع ها از خودشان درمی آورند، دلیل دیگری است که من ترجیح می دهم در مغازه کار نکنم. بارها پیش آمده که جلوری خود من گفته اند که این ها عتیقه و زیر خاکی است و معلوم نیست این حاجی این ها را از کجا پیدا کرده است! حالا من هر چه قسم می خورم که کار خودم است، باور نمی کنند. اگر زمانی به هم گوش میراث فرهنگی یا نیروی انتظامی برسد، ثابت کردن اینکه سماورها مال من و هنر خودم است، زمان می برد.»

مرد گر به اش گرفته بود

حیدری در ادامه خاطره ای شیرین از زمانی که هنوز در مغازه روی سماور قلم می زده است، تعریف می کند: «یک روز آقای وارد مغازه شد و در حالی که من مشغول کار کردن بودم، چند دقیقه ای ایستاد و تماشا کرد. سر که برگرداندم دیدم دارد گریه می کند. دلیلش را که پرسیدم، گفت که این کار و هنر شما مرا تحت تأثیر قرار داده است.»

سرمایه داشتیم ساخت هر اثر این قدر طول نمی کشید

یکی از دغدغه های اصلی هم صحبت ما مسائل مالی است. اودلش می خواهد که مداوم کار کند و با آرمش خاطر روی سماور قلم بزند و نگرانی ای از بابت تأمین مخارج زندگی و ساخت همین سماورهایی که به شکل تندیس هستند، نداشته باشد، ولی نمی شود. می گوید: «هر یک از این سماورها چند میلیون هزینه دارد که من یکجا از پیش بر نمی آیم. برای همین هم هست که ساخت هر کدامشان دو سه سال طول می کشد. اگر سرمایه داشتیم شک نکنید دو سه ماهه این رستم را تمام می کردم و آن سماور تصویر بزرگان را هم ظرف مدت یک سال به سرانجام می رساندم. اما من باید اول از همه به فکر تأمین هزینه های زندگی ام باشم. زندگی من هم از راه ساخت و تعمیر سماور می چرخد. اگر کار خوب باشد، بخشی از درآمد را صرف کارهای هنری ام می کنم، اگر هم که نباشد کار هنری را تعطیل می کنم تا اوضاع کمی بهتر شود. این وقفه افتادن هم به ضرر من است. هر چه بیشتر کار کنم، دستم روان تر می شود و طرحی که مشغول قلم زدن آن هستم از ذهنم بیرون نمی رود. وقتی که بعد از چند ماه تعطیلی دوباره می خواهم چکش و قلم به دست بگیرم و کار را شروع کنم، مدتی طول می کشد تا مثل قبل عادت کنم و حافظه ام یاری کند.»

رستم چهل کیلویی

هر یک از این سماورهایی که ابراهیم حیدری تا امروز آن ها را شبیه شخصیت های نامدار و بزرگان ایران ساخته است، برای خود داستانی دارد. مثل همین سماور رستم چهل کیلویی که یک بار از دست دزد جان سالم به در برده و اکنون برای اینکه دیگر آسیبی به او نرسد، در پذیرایی خانه جا خوش کرده است. هنرمند محله طبرسی شمالی می گوید که جرعه ساخت این سماور را پسر کوچکش زده است و بعد ادامه می دهد: «یک روز پسرم کتابی دستش بود که داخل آن یک نقاشی از رستم کشیده بودند. آمد آن را به من نشان داد و گفت بابا این را ببین. آن تصویر خیلی به دلم نشست و گفتم که من حتماً سماورش را می سازم. فردای آن روز رفتم برنج و دیگر ورق آلانی که نیاز بود، خریدم و کار را دست گرفتم. اگر همان طور که گفتم سرمایه داشتم، شاید دو سه ماه کمتر یا بیشتر تماش می کردم، ولی خب نزدیک یک سال طول کشید که آماده شد و البته هنوز کامل نیست. باید برای چشم هایش نگین کار بگذارم و گردنبندش هم مقداری ریزه کاری لازم دارد و آن هم باید نگین گذاری شود تا جلوه بیشتری پیدا کند.»

عزیز در دانه استاد ابراهیم

کاری که چند ماه پیش استاد ابراهیم سرانجام بعد از چهار سال تماش کرده است، یک سماور دو و نیم متری است که روی آن از مولانا فردوسی گرفته تا شاه عباس و نادرشاه، تصویرشان حک شده و ترکیب جالبی را خلق کرده است. وقتی نخستین بار این سماور را از نزدیک می بینیم چند دقیقه ای از هنر آقای حیدری مات و مبهوت می مانیم و چیزی جز تحسین نمی توانیم به لب بیاوریم. او درباره این سماور که به قول خودش عزیز در دانه اش هم هست، می گوید: «چهار سال پیش به این فکر بودم که در حد توانم سماورهایی با تصویر بزرگان ایران درست کنم. با خودم گفتم من که این قدر سرمایه ندارم که بتوانم برای هر یک از این افراد یک سماور جداگانه بسازم و قلم بزنم، برای همین یک کار بزرگ انجام می دهم و چهره آن هایی که قصد دارم در آینده نزدیک سماورشان را بسازم، روی یک کار می اندازم. روی بدنه اش تصویر امیرکبیر، شاه عباس، نادرشاه، مولانا، فردوسی و کوروش کبیر را حک کردم. طبیعی بود که برای جاشدن این تصاویر روی بدنه یک سماور باید ارتفاع و بدنه اش بزرگ تر از حد معمول باشد. این طور شد که این سماور با ارتفاع دو و نیم متر و ظرفیت تقریباً دو بیست لیتر خلق شد. چند نفری هم برای خریدش اقدام کرده اند که هنوز در حد حرف است. نمی دانم که توانایی پرداخت هزینه اش را دارند یا نه!»

تا زنده باشم سماورهایی با تصویر بزرگان خواهم ساخت

با وجود همه مشکلاتی که پیش روی هنرمند منطقه ماست، باز هم می گوید از کاری که شروع کرده پشیمان نیست و می خواهد این راه را تا انتها برود. این هنرمند ادامه می دهد: «من با عشق و علاقه وارد این وادی شده ام و این طور نبوده که مرا به زور هل بدهند و بگویند که باید حتماً روی سماور قلم زنی کنی. خیلی ها در این مدت از این کار منم کرده اند، ولی من به کاری که شروع کرده ام، ایمان دارم. مشکلات باعث کندی می شوند، ولی نمی توانم مرا متوقف کنند. من تا زمانی که زنده باشم و توانایی کار کردن داشته باشم، باز هم سماورهایی با تصویر و چهره بزرگان ایران و حتی دنیا خواهم ساخت.»

